

## باید بروم تاوان پس بدهم!

بازی بزرگان-۲۸: تپیی هدرن در " پرنندگان " ساخته آلفرد هیچکاک

چاپ شده در : روزنامه آسیا

زمان انتشار : بهمن ماه ۱۳۸۴

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

\*

\*

بیشترین میزان شهرت فیلم پرندگان (آلفرد هیچکاک ، ۱۹۶۳) به این بر می گردد که تنها فیلم کاملاً متعلق به سینمای وحشت در بین آثار استاد است (برخلاف تصور عام که کلاً هیچکاک را سازنده فیلم های ترسناک می پندارد). صحنه های مختلف حمله پرنده ها با مونتاژی که در زمان خودش به لحاظ سرعت و تعداد زیاد کات ها کم سابقه بود و به ویژه، پرهیز هیچکاک از به کار گیری موسیقی که خودش کار را مرموزتر ، غریب تر و در نتیجه، ترسناک تر می کرد، همه به همان تأثیرگذاری و شهرت منجر شد.

اما برای من همیشه پرندگان از نظر نسبت بین شخصیت اصلی و «گناه» یا احساس گناه، یک فیلم نمونه ای هیچکاک بوده و شباهت مضمونی اش به - مثلاً- حق السکوت (۱۹۲۵) ، اعتراف می کنم (۱۹۵۰) ، بیگانگان در ترن (۱۹۵۱) ، مرد عوضی (۱۹۵۶) و روح/ روانی (۱۹۶۰)، درست مثل همان سرسپردگی های قدیمی تئوری مؤلفی، از این جهت جذاب است که می بینم در قالب ژانری مثل وحشت که به شدت قاعده مند است هم هیچکاک تا چه حد به همان دغدغه های انسانی و بافت ملودراماتیک مورد

علاقه اش بها می دهد و چطور همه ملزومات زانری و هیچکاک را کنار هم می چیند و از مضمون محبوب اش هم دست نمی کشد.

مضمون احساس گناه در این فیلم به شکل بسیار پنهانی از طریق شخصیت ملانی دانیلز (تیپی هدرن در اولین بازی سینمایی اش!) طرح می شود. او که به محض آشنایی با میچ (راد تیلور) در یک مغازه فروش حیوانات خانگی در سان فرانسیسکو، دو مرغ عشق را که سفارش او برای تولد خواهرش بود، بر می دارد و به سمت محل زندگی مرد یعنی خلیج بودگا می رود، اولین کسی است که مورد حمله یک مرغ دریایی قرار می گیرد و هم در خودش، هم در ما به عنوان تماشاگر که همرنگی لباس او با مرغ عشق ها را هم می بینیم، و هم در بعضی شخصیت های دیگر مثل آن زن هراسان صحنه کافه بغل پمپ بنزین، حسی هست که گاه می گوئیم نکند هجوم دیوانه وار این همه پرنده به آمدن او و شیطنت غافلگیرکننده اش ربطی دارد؟!

خود ملانی با احساس خاصی که در بازی هدرن جاری است، این احتمال را در یک صحنه درخشان و عمدتاً مبهم فیلم، مطرح و منتقل می کند: جایی که در شب آخر قبل از خروج ماشین از خلیج که پایان فیلم است، وقتی همه خواب اند، بیدار می شود و انگار در پاسخ به دعوت مرموز پرنده های سیاه (و نه «کلاغ»ها) که در اتاق زیر شیروانی خانه میچ جمع شده اند، به آنجا می رود و زیر ضربه های نوک و پنجه پرنده ها کاملاً بی هوش می شود.

وقتی ملانی از خواب بیدار می شود، تیپی هدرن آن تم احساس گناه را با ظرافت در بازی اش در نظر گرفته: اول با نجوا میچ را که نشسته به خواب رفته، آرام صدا می زند؛ ولی بعد طوری ساکت می شود و طوری شروع به حرکت به بالا می کند که انگار به خودآگاهی رسیده و می داند فقط خودش است که باید برود تا پرنده ها با او تسویه حساب کنند و کار تمام شود! حرکت بی سر و صدای هدرن روی پنجه پا که شبیه راه رفتن خرامان اش در صحنه های دزدی فیلم بعدی اش با هیچکاک یعنی مارنی (۱۹۶۴)

است، درست طوری است که گویا ملانی خواب نما شده و یکهو حس کرده باید به مسلخ پرنده ها برود! برای همین است که وقتی به هوش می آید، در هوا دست می اندازد و پلک چشم اش می پرد؛ انگار از کابوسی برخاسته باشد. به هر حال او حالا دیگر تاوان گناه اش را داده است.